



HomePage: <a href="https://jfiqh.um.ac.ir/">https://jfiqh.um.ac.ir/</a>	Vol. 54, No. 4: Issue 131, Winter 2023, p.119-133
Online ISSN: 2538-3892	Print ISSN: 2008-9139
Receive Date: 05-10-2021	Revise Date: 03-11-2021
DOI: <a href="https://doi.org/10.22067/jfiqh.2021.72396.1180">https://doi.org/10.22067/jfiqh.2021.72396.1180</a>	Article type: Original

### Heir of the walad zina without a spouse and child in Imami jurisprudence and Islamic punishment code 2013

**Dr. Mohammad Reza Zafari (Corresponding Author)**



Assistant Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law, Payam Noor University, Tehran, Iran

Email: Mr\_zafari@pnu.ac.ir

**Dr. Adel Sarikhani**

Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law, Qom University

#### Abstract

The famous Imami jurists, based on the traditions that negate the lineage and inheritance between the *walad zina* (the child of adulterine) and the natural parents, considered his heir in case he does not have a wife and children, the infallible Imam (a.s.) or his successor, and the legislator has also stated the same ruling in Article 553 of the Islamic Penal Code and declared it exclusively for blood money, while it can be inferred from the authentic traditions of this chapter, the opposite of the popular saying. In addition to that, the ambiguity in the concept of the *walad zina* and its verification method spreads from jurisprudence to the aforementioned law and makes the judge face the doubt of recognizing *walad zina* and, and necessarily in the cases presented, the parents are still presented as the heirs of the adulterine child

Therefore, for the famous saying and the mentioned legal article, even on the assumption of no defect in the expression of the ruling, it is not expected to work much, unless the jurists and, accordingly, the legislator, resolve the ambiguity of the ruling and the issue with some limitations.

**Keywords:** *The walad zina*, popular saying, inheritance, natural parents.



HomePage: <a href="https://jfiqh.um.ac.ir/">https://jfiqh.um.ac.ir/</a>	سال ۵۴ - شماره ۴ - شماره پیاپی ۱۳۱ - زمستان ۱۴۰۱، ص ۱۳۳ - ۱۱۹
شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۵	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۸/۱۲
DOI: <a href="https://doi.org/10.22067/jfiqh.2021.72396.1180">https://doi.org/10.22067/jfiqh.2021.72396.1180</a>	نوع مقاله: پژوهشی

## وارث ولد زنای فاقد همسر و فرزند در فقه و قانون مجازات اسلامی

(نویسنده مسئول) دکتر محمدرضا ظفری

استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

Email: Mr\_zafari@pnu.ac.ir

دکتر عادل ساریخانی

استاد گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم

### چکیده

مشهور فقیهان امامیه بر پایه روایاتی با نفی نسب و توارث بین ولد زنا و والدین طبیعی، وارث او را در صورت نداشتن همسر و فرزند، امام معصوم (ع) یا جانشین او دانسته‌اند و مقنن نیز همین حکم را در ماده ۵۵۳ قانون مجازات اسلامی، منحصر به دیه اعلام کرده است، درحالی‌که می‌توان از روایات معتبر این باب، خلاف قول مشهور را استنباط کرد. افزون بر آن، ابهام در مفهوم ولد زنا و روش احراز آن، از فقه به قانون مذکور سرایت می‌کند و قاضی را با شبهه تشخیص ولد زنا مواجه می‌سازد و لزوماً در پرونده‌های مطروحه، والدین همچنان وارث ولد زنا معرفی خواهد شد؛ پس برای قول مشهور و ماده قانونی مذکور، حتی بر فرض عدم نقص در بیان حکم نیز کارایی چندانی متصور نیست، مگر اینکه فقها و به تبع آنان قانون‌گذار، با قیودی ابهام حکم و موضوع را مرتفع سازند.

**واژگان کلیدی:** ولد زنا، قول مشهور، توارث، والدین طبیعی.

## مقدمه

در فقه امامیه کسی که از رابطه زناشویی نامشروع متولد شده باشد، با وجود شرایطی تحت عنوان ولد زنا مشمول احکام خاصی می‌شود. از نگاه مشهور فقهای امامیه یکی از این احکام این است که توارث بین او و طرفین زنا منتفی می‌شود؛ در نتیجه، وارث حقوق و اموال ولد زنایی که فاقد همسر و فرزند باشد، امام(ع) یا جانشین اوست و قانون‌گذار امامی نیز بر پایه همین حکم فقهی در ماده ۵۵۳ قانون مجازات اسلامی ۹۲، مقام رهبری را وارث حق دیه وی معرفی کرده است.

بنابراین، چنانچه درباره قتل غیر عمدی فردی دعوی مطرح شود و قاتل مدعی ولد زنا بودن مقتول شود، طبعاً پس از اثبات موضوع، والدین طبیعی وی چیزی را از دیه به دست نمی‌آورند و بر اساس ماده ۵۵۳ قانون فوق، حاکم اسلامی وارث او خواهد بود. اما از یک سو، در عبارات فقها و همچنین روایات، صراحتاً ولد زنا تعریف نشده است؛ لذا وقتی قاضی در موارد مبتلابه، مفهوم ولد زنا را مبهم ببیند و معیاری برای تشخیص مصادیق ولد زنا نیابد، در هر مورد احتمال شبهه می‌دهد و خود را ملزم می‌بیند که به مشروعیت فرزند حکم کند، در حالی که این عکس فلسفه قول مشهور و قانون مذکور است. علاوه بر این، بر اساس برخی دیگر از روایات صحیح این باب، نحوه احراز موضوع، مشمول قواعد متعددی است و چون این قواعد را فقهای ما تفصیلاً بیان نکرده‌اند، همین نیز بر ابهام مسئله خواهد افزود و اثبات ولد زنا بودن فرد را بسیار مشکل می‌کند. از سویی دیگر، مشهور فقها حکم مسئله را بر دسته‌ای از روایات استوار ساخته‌اند، در حالی که در مقابل آن‌ها دسته‌ای دیگر از روایات نیز وجود دارد که نسبت و توارث بین ولد زنا و والدین طبیعی را نفی نکرده‌اند، بلکه حتی با توجه به اعتبار سندی و دلالتی بیشتر آن‌ها شاید حتی بتوان گفت که قضیه بالعکس است؛ لذا طبق ادله آنان نمی‌توان قاطعانه اظهار داشت که به جای والدین طبیعی، امام(ع) یا حاکم اسلامی، وارث ولد زنای فاقد همسر و فرزند باشد.

لازم به یادآوری است که برخی از محققان به خوبی ارث نبردن ولد زنا از والدین طبیعی و بالعکس را تبیین کرده‌اند (نک: احمدی رویین و ناصری مقدم، ۶۳ تا ۳۷)، ولی موضوع نوشتار پیش رو، بررسی آثار شکلی و ماهوی قضیه است که در کلمات فقها و بالتبع قانون‌گذار، چندان مدنظر نبوده است.

برای حل مسئله وارث بودن حاکم اسلامی یا والدین طبیعی، نوشتار حاضر در سه مرحله تدوین شده است: اولاً، از مفهوم ولد زنا ابهام‌زدایی می‌شود؛ ثانیاً، قواعد حاکم بر احراز ولد زنا تعیین می‌شود و ثالثاً، ماهیت ادله، قول مشهور و طبعاً ماده قانونی مذکور و آثار حقوقی آن‌ها نیز بررسی خواهد شد و با نگاهی به ماده ۵۵۳ قانون مجازات اسلامی نتایج را بیان می‌کنیم.

## ۱. مفهوم ولد زنا

وَلَدٌ در لغت اعم از پسر یا دختر استعمال می‌شود، چنان‌که در این آیات شریف هویداست: «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وُلْدٌ» (نساء: ۱۱) و «أَنْتَى يَكُونُ لَهُ وُلْدٌ» (انعام: ۱۰۱). واژه زنا بدون مد یا زنا با مد به کسر زاء که از باب مفاعله است، در معنای دخول زن بدون نکاح و عقد شرعی (راغب اصفهانی، ۳۸۴) و بدون ملک یمین و بدون شبهه به کار می‌رود (کیهراسی، ۲۸۷/۴).

مفهوم لغوی ولد زنا با تعابیر دیگری مثل ابن مسافحه یا ولد سفاح به کسر سین (ابن منظور، ۴۸۵/۲)، ولد زَنِيَه یا زَنِيَه، ولد غَيَّة یا ولد غیر زَشُدَة (مرتضی زبیدی، ۴۵۳/۴) هم آمده است. سفاح از باب مفاعله به معنای زناست که در قرآن هم بیان شده است: «مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ» (نساء: ۲۴)؛ محصن به معنای پاکی از زنا و مسافح به معنای زناکار است (فخر رازی، ۳۸/۱۰). ولد غَيَّة یا غیر زَشُدَة؛ یعنی شخصی که فاقد اصل و نسب معینی است و در برابر ولد رَشُدَة یا زَشُدَة قرار دارد (فیومی، ۲۲۷/۲).

اما مفهوم اصطلاحی ولد زنا در فقه امامیه در برابر ولد مشروع قرار می‌گیرد؛ معمولاً فقیهان امامیه قیود ولد زنا را صراحتاً بیان نمی‌کنند، ولی می‌توان مفهوم ولد نامشروع را از تعریف نسب مشروع دریافت: «هرگاه در زمان انعقاد نطفه بین زن و مرد یکی از اسباب شرعی زوجیت، ملکیت یا شبهه وجود داشته باشد، فرزند حاصله ولد شرعی است و وجود موانعی همچون حیض، روزه، اعتکاف، احرام و مانند آن در حلال زادگی فرزند خللی وارد نمی‌سازد» (مکارم شیرازی، ۱۱۲/۲).

حال اگر این تعریف ولد مشروع را در کنار قیودی که به صورت پراکنده در لسان فقها بیان شده است قرار بدهیم، شاید بتوان ولد زنا را چنین تعریف کرد: «هرگاه مرد با دارا بودن شرایط تکلیف شامل بلوغ، عقل و اختیار بدون عقد دائم یا موقت یا نکاح معاطاتی و بدون ملکیت (یعنی مرد بدون اینکه مالک کنیزش باشد)، بدون تحلیل (در جایی است که مالک، کنیزش را به مردی حلال کند) و بدون وجود شبهه و همچنین با علم به حرمت زنا در فرج (اعم از قبل یا دبر) زنی که از همه شرایط تکلیف برخوردار باشد دخول کند، عمل زنا تحقق می‌یابد و فرزند آنان متولد از زنا و حرام‌زاده است» (خمینی، کتاب البیع، ۱، ۲۶۷؛ گلپایگانی، ۳۰/۱).

مشکل مفهومی ولد زنا به قانون نیز سرایت کرده است؛ با وجود اینکه مقنن دو بار در مواد ۵۵۲ و ۵۵۳ ق.م.ا مصوب ۹۲، اصطلاح شخص متولد از زنا را به کار برده است، اما هیچ تعریفی از آن ارائه نداده است، ولی احتمالاً بر اساس دو ماده فوق و ماده ۲۲۱ و تبصره ۲ ماده ۲۲۴ بتوان مراد مقنن را از ولد زنا چنین فهمید: «هرگاه مرد و زنی با رضایت ولی بدون علقه زوجیت و بدون وجود شبهه، جماع کنند که در اثر آن فرزندی به دنیا بیاید، شخص متولد از زناست، مگر اینکه جماع در حالت بیهوشی، خواب یا مستی،

عنف و اکراه، اغفال و فریب، ربایش، تهدید یا ترساندن واقع شود؛ در هریک از این صور، زنا و نسب نامشروع به دلیل نبود قصد و اراده و رضا تحقق نمی‌یابد.»

از جمع این دو تعریف فقهی و قانونی، شانزده قید در مفهوم فقهی و حقوقی ولد زنا هویدا می‌شود که در صورت تصویب قانون‌گذار، قاضی مکلف می‌شود در حین رسیدگی به دعوی مربوط، از تحقق همه آن‌ها اطمینان عرفی حاصل کند. این قیود عبارت‌اند از: ۱. بلوغ مرد؛ ۲. عقل؛ ۳. اختیار؛ ۴. نبود عقد دائم؛ ۵. نبود عقد موقت؛ ۶. نبود نکاح معاطاتی (صرف رضایت طرفین بدون صیغه عقد، نکاح منعقد می‌شود)؛ ۷. نبود ملکیت؛ ۸. نبود تحلیل؛ ۹. نبود شبهه؛ ۱۰. علم به حرمت زنا؛ ۱۱. دخول در فرج؛ ۱۲. بلوغ زن؛ ۱۳. عقل زن؛ ۱۴. اختیار زن؛ ۱۵. علم به موضوع (عدم بیهوشی، خواب یا مستی)؛ ۱۶. حالت رضایت (نه با عتف و اکراه، تهدید، اغفال و فریب، ربایش یا ترساندن).

با فقدان هریک از شرایط مذکور و حصول شبهه، حکم به ولد زنا بودن فرزند حاصله منتفی است و لذا نسب غیرشرعی، عدم توارث و مانند آن محقق نمی‌شود و بدیهی است که با این تعریف، بسیار سخت می‌توان از نظر فقهی یا قانونی، فرزندی را لااقل از یک طرف متولد از زنا تلقی کرد و لذا نمی‌توان با فرض وجود لااقل یکی از والدین طبیعی، امام را وارث ولد زنا دانست.

## ۲. روش احراز ولد زنا

فقهاً معمولاً بررسی‌های فقهی را در مقام ثبوت ارائه داده‌اند و به نحوه احراز موضوع چندان ورود نمی‌کنند. این به این معناست که آنان در بررسی مسائل فقهی با فرض اثبات موضوع به بیان احکام آن می‌پردازند و درباره بحث از وارث ولد زنا نیز همین مطلب صادق است؛ ازین‌رو در اکثر آثار فقهی، کمتر به شرایط احراز ولد زنا پرداخته شده است. عدم تصریح فقه‌ها به قیود موضوع، مصداق‌یابی حکم وارث ولد زنا را در عمل با ابهام مواجه می‌سازد. در این مورد کافی است که در روش احراز موضوع به صور مسئله توجه کنیم و تقابل هریک را با قواعد مربوطه در قالب مثالی روشن کنیم: هرگاه حین رسیدگی به پرونده‌ای مثل قتل خطایی، خویشان جانی، ولد زنا بودن قاتل را مطرح سازند تا به این ترتیب در فرضی که جانی فاقد همسر و فرزند باشد، وارث وی را امام معرفی کند، عهده خود را به‌عنوان عاقله ولد زنا از پرداخت دیه خارج سازند. در بیان حکم شرعی، فقیه پاسخ آسانی را در اختیار دارد: «در جایی که رابطه نسبی بین والدین طبیعی و ولد زنا منتفی باشد، خویشان جانی عاقله او محسوب نخواهند شد.»

ولی اثبات موضوع در دعوی مذکور در مرحله دادرسی و اثبات حکم، مشمول قواعدی است که ممکن است با این سهولت حل نشود، زیرا صور پاسخ حداقل از یکی از این چهار قسم خارج نیست: ۱.

شخص؛ یعنی جانی یا متولد از زنا یا مادر با مردی دیگر است؛ ۲. شخص، حاصل زنا یا پدر با یک زن دیگر است؛ ۳. جانی متولد از زنا یا والدین حاضر است؛ ۴. درنهایت، فرد حاصل زنا یا دو نفر دیگر است.

اکنون قواعد حاکم بر هر یک از صور دعوی را هنگام اثبات حکم بررسی می‌کنیم:

صورت نخست: اگر کسی مدعی شود تولد شخص، حاصل رابطه جنسی مادر جانی با مردی دیگر غیر از شوهر بوده است و این را حتی با آزمایش DNA ثابت کند، ولد زنا بودن قاتل ثابت نمی‌شود؛ زیرا احتمال شبهه ناشی از بیهوشی، خواب یا مستی، عنف و اکراه، اغفال و فریب، ربایش، تهدید یا ترساندن وجود دارد و صرف احتمال عقلایی کافی است تا سبب خروج شخص از عنوان نسب نامشروع لااقل از طرف مادر شود. اما اگر ادله مدعی یا آزمایش قطعی نباشد، در موارد مردد بین تعلق فرزند به شوهر یا زانی، قاعده فراش حاکم است و به زانی چیزی نمی‌رسد و در نتیجه، فرزند حلال‌زاده تلقی خواهد شد.

صورت دوم: اگر مدعی ثابت کند که شخص در اثر رابطه جنسی پدر با زنی دیگر متولد شده است، باز هم عدم توارث آنان اثبات نمی‌شود؛ زیرا علاوه بر احتمال وجود نکاح موقت یا دائم یا معاطاتی یا شبهه ناشی از علل سابق الذکر، همین که فرزند تحت نفقه و حضانت و سرپرستی او رشد یافته است، خود اقرار و اعتراف بر فرزند دانستن اوست و فرزند به شخص مقتر ملحق می‌شود حتی اگر با زنا حاصل آمده باشد؛ در نتیجه توارث منتفی نیست، چنان‌که شیخ طوسی در الاستبصار چنین آورده است: «وَهُوَ أَنَّهُ إِذَا كَانَ الرَّجُلُ مُقْتَرًا بِالْوَلَدِ وَالْحَقُّ بِهِ مُسْلِمًا كَانَ أَوْ نَصْرَانِيًّا فَإِنَّهُ يَلْزَمُهُ نَسَبُهُ وَبِرْثُهُ وَإِنْ كَانَ مَوْلُودًا مِنَ الْفُجُورِ لِاعْتِرَافِهِ بِهِ فَأَمَّا إِذَا لَمْ يَعْتَرِفْ بِهِ وَعَلِمَ أَنَّهُ وَلَدُ زَنَى فَلَا مِيرَاثَ لَهُ عَلَيْهِ حَالًا» (۱۸۵/۴).

علاوه بر این، مردی که کودکی را فرزند خود دانسته است، به اقتضای قاعده کرامت در روایت صحیحیه حلبی نمی‌تواند او را از خود نفی کند: «لَا يُوْرَثُ وَوَلَدَ الزَّانَا إِلَّا الرَّجُلُ يَدْعِي ابْنَ وَوَلَدَتِهِ وَ أَيَّمَا رَجُلٍ أَقْرَبَ بَوْلَدِهِ ثُمَّ انْتَفَى مِنْهُ فَلَيْسَ ذَلِكَ لَهُ وَلَا كِرَامَةً يَلْحَقُ بِهِ وَوَلَدُهُ إِذَا كَانَ مِنْ أَمْرَأَتِهِ أَوْ وَوَلَدَتِهِ» (کلینی، ۱۶۳/۷).

صورت سوم: اگر ثابت شود که شخص حاصل زنا یا والدین حاضر است، احتمال وجود نکاح معاطاتی سبب شبهه خواهد شد (خمینی، کتاب البیوع، ۲۶۷/۱) و باتوجه به وقوع نکاح بعدی نیز شبهه حرام‌زادگی رفع می‌شود و فرزند حلال‌زاده به شمار می‌رود.

صورت چهارم: هرگاه مدعی ثابت کند که فرزند حاصل جماع زن و مرد دیگر است؛ او علاوه بر اثبات وقوع زنا باید ثابت کند که تولد فرزند فقط در اثر همین زنا بوده است و این امری تقریباً ناممکن به نظر می‌رسد؛ زیرا مثلاً شهود باید شهادت بدهند که در مدتی پیش از وقوع این زنا و مدتی پس از وقوع این زنا تا قبل از شش ماه مانده به تولد فرزند، از آن دو چشم بر نداشته‌اند و باید ثابت کنند که سبب حلیت نیز رخ نداده است و طی این مدت این دو با یکدیگر از روی شبهه رابطه جنسی برقرار نکرده‌اند و هر دو با همسران

خویش نیز واقعه نکرده‌اند، درحالی که چنین ادعایی از هیچ کس پذیرفته نمی‌شود. بنابراین، حتی اگر شهود در نهایت بتوانند وقوع زنا را ثابت کنند، قادر نخواهند بود از پس انتساب این فرزند به این زنا برآیند و همین تردید مستلزم حلال‌زادگی فرزند خواهد بود؛ لذا در این مورد، فقها فرموده‌اند: «و أما طهارة المولد، و المراد بها أن لا يعلم كونه ولد زنا» (محقق کرکی، ۳۷۲/۲؛ موسوی عاملی، ۶۹/۴؛ علم الهدی، ۵۴۴).

### ۳. بررسی قول مشهور

قول مشهور فقهای امامیه همچون شیخ طوسی، علامه حلی، محقق حلی درباره وارث بودن حاکم در حقوق ولد زنا چنین است: «و أمّا ولد الزّنا، فإنّه لا يرثه أحدٌ إلّا ولدهُ أو زوجةُ أو زوجتهُ، و هو أيضاً لا يرثُ أحداً إلّا ولدهُ أو زوجةُ أو زوجتهُ. فإن مات، و ليس له ولدٌ و لا زوجٌ و لا زوجةٌ، فميراثه لأمام المسلمين، و لا يرثه أبواه، و لا أحدٌ ممّن يتقرّبُ بهما إليه على حال» (طوسی، النهاية، ۶۸۱؛ علامه حلی، ۹۲/۹؛ محقق حلی، ۲۶۲/۳).

أ. ماهیت ادله قول مشهور: از کلمات اکثر فقها استنباط می‌شود که ادله استنادی قول مشهور را روایات، قاعدة فراش و اجماع تشکیل می‌دهد: «ولد الزنا لا يرثه الزاني و لامه الزانية ... عليه الاجماع ... و هو الحجة مضافاً إلى النصوص المستفيضة... فإن رسول الله (ص) قال: الولدُ لِلْفِرَاشِ و لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ ... و فى الصحيح: قلت فانه مات و له مال، من يرثه؟ قال: الامام (ع)» (طباطبایی، ریاض المسائل، ۴۲۷/۱۴؛ همو، الشرح الصغير، ۲۲۴/۳؛ صاحب جواهر، ۲۷۵/۳۹). اکنون، ماهیت ادله را به ترتیب بررسی می‌کنیم.

اخبار معصومان (ع): منبع نخست این نظریه، عمدتاً روایات باب میراث ولد زنا منقول در منابع روایی امامیه است که به ترتیب ثمة الاسلام کلینی در الکافی، هفت روایت (۱۶۳/۷ تا ۱۶۵)، شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه، دو روایت (۳۱۴/۴ تا ۳۱۷)، شیخ طوسی ده روایت (الاستبصار، ۱۸۲/۴ تا ۱۸۶ تا ۱۸۷) و همو دوازده روایت (تهذیب الاحکام، ۳۴۳/۹ تا ۳۴۷) را در این مورد نقل کرده‌اند.

به دلیل نزدیکی محتوا و الفاظ روایات، از میان آن‌ها به نقل روایتی بسنده می‌شود: از امام جواد (ع) درباره مردی سؤال شد: «عن رجلٍ فجَرَ بِامْرَأَةٍ فَحَمَلَتْ ثُمَّ إِنَّهُ تَزَوَّجَهَا بَعْدَ الْحَمْلِ فَجَاءَتْ بِوَلَدٍ وَ الْوَلَدُ أَشْبَهُ حَلْقِ اللَّهِ بِهِ.» امام (ع) در جواب نوشتند: «فَكَتَبَ (ع) بِحَطِّهِ وَ حَاتَمِهِ الْوَلَدُ لِعَيَّةِ لَأَيُورَثُ» (ابن بابویه، ۳۱۶/۴ ح، ۵۶۸۱).

از مجموع سی و یک حدیث در این منابع روایی ممتاز امامیه، فقط نه روایت محرومیت والدین را از ارث ولد زنا بیان کرده‌اند و ظاهر یا نص آن‌ها دال بر وارث بودن امام (ع) است. \*

**قاعده فراش:** «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»؛ به این معناست که فرزند، متعلق به صاحب فراش است و برای زانی سنگسار (یا سنگ یا حرمان) خواهد بود. فراش در لغت به معنای بستر است، ولی در اینجا معنای کنایی آن، یعنی هم‌بستری مشروع ناشی از نکاح یا ملکیت مراد است. واژه عاهر نیز به معنای زانی است (نجفی عراقی، ۲۷۵؛ شبیری زنجانی، ۷۸۲۵/۲۵). قاعده مذکور در واقع، قسمتی از روایت است که در کتب معتبر روایی امامیه نقل شده‌اند (کلینی، ۷۴/۷؛ طوسی، الاستبصار، ۱۸۴/۴؛ همو، تهذیب الاحکام، ۳۴۴/۹).

حال به کاربرد این قاعده در روایت نخست الکافی توجه کنیم: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: أَيُّمَا رَجُلٍ وَقَعَ عَلَى وَليدَةٍ قَوْمٍ حَرَاماً ثُمَّ اشْتَرَاهَا ثُمَّ ادَّعَى وَلَدَهَا فَإِنَّهُ لَا يُورَثُ مِنْهُ شَيْءٌ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ وَ لَا يُورَثُ وَ لَدَ الرِّثَا إِلَّا رَجُلٌ يَدَّعِي ابْنَ وَ لِيَدَتِهِ وَ أَيُّمَا رَجُلٍ أَقْرَبَ يَوْلَدِهِ ثُمَّ انْتَقَى مِنْهُ فَلَيْسَ ذَلِكَ لَهُ وَ لَا كَرَامَةً يَلْحَقُ بِهِ وَ لَدُهُ إِذَا كَانَ مِنْ امْرَأَتِهِ أَوْ وَ لِيَدَتِهِ»؛ هرگاه مردی با کنیز قومی مرتکب زنا شود، سپس وی را بخرد و فرزند آن کنیز را از آن خود بخواند، آن مرد از آن فرزند ارث نمی‌برد؛ زیرا رسول خدا (ص) فرمود: فرزند، متعلق به فراش است و برای زانی سنگسار (یا سنگ) خواهد بود؛ (پس) آن مرد (یعنی زانی) از ولد زنا ارث نمی‌برد، مگر اینکه فرزند کنیز را متعلق به خود بخواند. هرگاه مردی اقرار کند فرزند متعلق به اوست، به دلیل کرامت انسان حق ندارد وی را از خود نفی کند؛ فرزند ملحق به مرد است هرگاه از همسرش یا کنیزش متولد شود.

طبق این فرمایش امام صادق (ع)، مثلاً اگر زنی با صاحب فراش؛ یعنی شوهر یا مالکش، هم‌بستر شود و سپس در ایامی نزدیک به آن با مردی دیگر مرتکب زنا شود و پس از وقوع رابطه با این دو مرد، یکی با وطی حلال؛ یعنی در فراش و دیگری با ارتکاب زنا فرزندى به دنیا بیاورد، بر اساس قاعده فقهی الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ، فرزند او باید به صاحب فراش تعلق یابد و به زانی چیزی نمی‌رسد (شبیری زنجانی، ۷۸۲۰).

پس طبق ظاهر این قاعده، طرفین زنا از میراث ولد زنا محروم می‌شوند و در نتیجه از حقوق و اموال او چیزی به آن‌ها نمی‌رسد و طبق قاعده، امام وارث اوست.

شایان ذکر است که برخی مثل شیخ طوسی یا صاحب ریاض، قاعده فراش را دلیل مستقلى در کنار اخبار ذکر نکرده‌اند (طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۴۴/۹؛ طباطبایی، ریاض المسائل، ۴۲۷/۱۴؛ همو، الشرح الصغیر، ۲۲۴/۳) و شاید علت این باشد که موضوع اصلی این روایات، بیان همین قاعده است. اما به طوری که در بررسی متن روایات خواهیم دید، این‌گونه نیست.

**اجماع:** معمولاً در آثار فقهای امامیه از اجماع به عبارات متفاوتی تعبیر می‌شود و راجع به اجماعی



بودن عدم توارث ولد زنا، عبارتی چون: «بلا خلاف فی قطع التوارث بینہ و بین الزانی و أقربائه، بل علیہ الاجماع فی المختلف و الايضاح و شرحی الشرائع للصیمری و شیخنا الشہید الثانی و هو الحجۃ» به کار می‌رود و این تعبیر بیشتر در ادبیات فقیهان متأخر امامیه مثل شهید ثانی (۲۱۲/۸)، صاحب ریاض المسائل، ۴۲۷/۱۴؛ همو، الشرح الصغیر، ۲۲۴/۳، مولا احمد نراقی (۴۳۷/۱۹)، صاحب جواهر (۲۷۵/۳۹) و دیگران می‌بینیم.

#### ب. ارزیابی ادله قول مشهور

**ضعف اسناد و دلالت اخبار:** باتوجه به مبنا و شواهدی که مشهور فقها در اختیار داشته‌اند، بر اساس آن‌ها درباره روایات تصمیم‌گیری کرده‌اند، ولی برخی که با مبنای آنان موافق نیستند یا آن شواهد را در اختیار ندارند، اسناد تعداد زیادی از روایات را نمی‌پذیرند؛ از این رو، علامه مجلسی بر پایه معیارهایی که دارد، به جز دو روایت حسنه (صحیحہ حلبی) و موثقه، هفت روایت دیگر را ضعیف می‌شمارد (۲۴۸ تا ۲۴۷/۲۳).

با وجود این، از ظاهر روایت صحیحہ حلبی و نص روایت موثقه، دلیلی بر اثبات قول مذکور استنباط نمی‌شود؛ زیرا در هر دو روایت، توارث طرفین به نحوی پذیرفته شده است؛ چنان‌که در روایت موثقه حنان بن سدیر آمده است: «عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ فَجَرَ بِامْرَأَةٍ يَهُودِيَّةٍ فَأَوْلَدَهَا ثُمَّ مَاتَ وَ لَمْ يَدَعْ وَارِثًا قَالَ فَقَالَ يُسَلَّمُ لِوَلَدِهِ الْمِيرَاثُ مِنَ الْيَهُودِيَّةِ قُلْتُ فَرَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ فَجَرَ بِامْرَأَةٍ مُسْلِمَةٍ فَأَوْلَدَهَا غُلَامًا ثُمَّ مَاتَ النَّصْرَانِيُّ وَ تَرَكَ مَالًا لِمَنْ يَكُونُ مِيرَاثُهُ قَالَ يَكُونُ مِيرَاثُهُ لِابْنِهِ مِنَ الْمُسْلِمَةِ»؛ از امام صادق (ع) درباره مرد مسلمانی پرسیدم که با زنی یهودی مرتکب زنا شد و پس از تولد فرزند از دنیا رفت و وارثی از خود بر جای نگذاشت، امام (ع) در پاسخ فرمود: میراث به فرزند متولد وی از زن یهودی داده می‌شود (یعنی ولد زنا از پدر مسلمان ارث می‌برد). پس (دوباره) عرض کردم که مردی نصرانی با زن مسلمانی مرتکب زنا شد و سپس از زن، صاحب پسری شد و مرد از دنیا رفت و مالی را بر جای نهاد، میراث وی از آن کیست؟ امام فرمود: از آن پسری است که از زن مسلمان به دنیا آمده است (پس ولد زنا از پدر نصرانی ارث می‌برد).

در این موثقه با اینکه ولد زنا وارث زانی معرفی شده است، ولی مفهوم آن این است که توارث بین او والدین نفی نشده است. بدیهی است که اگر ولد زنا وارث مادر معرفی می‌شد، توارث مذکور استنباط نمی‌شد؛ زیرا احتمال ولد ملاعنه بودن فرزند وجود داشت. علاوه بر این، در روایت صحیحہ حلبی صراحتاً بیان شده است که اگر زانی، ولد زنا را فرزند خود اعلام کند، وارث ولد زنا خواهد بود: «وَلَا يُورَثُ وَ لَدَ الرَّثَا إِلَّا رَجُلٌ يَدْعِي ابْنَ وِلْدَتِهِ.»

با وجود این دو روایت باز هم نمی‌توان از روایات دیگر کافی و منابع دیگر به سبب ادعای ضعف سند آن‌ها چشم‌پوشی کرد؛ زیرا این روایات گذشته از اینکه مستند مشهور فقهاست، مقبولیت عرفی نیز دارد (صدر حسینی، ۱۲۴)، ولی از نظر شمولیت آن روایات نسبت به مورد ما نحن فیه، درخور بررسی‌اند؛ بدین معنا که حکم عدم توارث میان والدین و ولد زنا از برخی از روایات استنباط‌شده‌نی است، ولی همان‌طور که در زیر بیان کرده‌ایم اکثراً بر توارث آن‌ها دلالت می‌کنند:

۱. الکافی: از مجموع روایات این باب، سه روایت، والدین غیر شرعی را وارث و ولد زنا می‌داند و تنها دو روایت بر عدم توارث والدین و ولد زنا دلالت می‌کند.

۲. الاستبصار: از مجموع روایات این باب، در سه روایت، مادر و بستگان مادری وارث و ولد زنا معرفی شده‌اند، در چهار روایت والدین وارث و ولد زنا بیان شده است و فقط دو روایت بر وارث بودن امام بر ولد زنا دلالت دارند.

۳. تهذیب الاحکام: از مجموع روایات، در ده روایت والدین وارث و ولد زنا معرفی شده‌اند، ولی دو روایت امام را وارث او معرفی کرده‌اند.

۴. کتاب من لایحضره الفقیه: هردو روایت، والدین را از میراث و ولد زنا محروم کرده‌اند.

خلاصه اینکه از مجموع سی و یک روایت باب میراث و ولد زنا، بیش از دوسوم؛ یعنی تعداد ۲۰ روایت بر توارث والدین از ولد زنا و بالعکس دلالت دارند و فقط دو روایت او را وارث مادر و بستگان وی اعلام کرده‌اند و نه خبر دال بر عدم توارث آنان است؛ از این رو، با توجه به رقم دو برابری روایات دسته نخست و وجود دو روایت حسنه و موثقه از جمله آن‌ها، منطقی به نظر می‌رسد که فقها دست‌کم به تعارض و تساقط هر دو دسته روایات قائل شوند و بر اساس عمومات و اطلاقات ادله میراث، اصل را بر عموم ارث‌بردن والدین از فرزند اعم از مشروع یا نامشروع قرار بدهند و در نتیجه، حکم به وارث بودن امام (ع) یا جانشین او ندهند.

**محدودیت کاربرد قاعده فراش:** راجع به قاعده فراش هرگاه تعلق فرزند، مردد بین زانی و شوهر باشد و معلوم نباشد که فرزند از نطفه چه کسی به وجود آمده است، فقها طبق فرمایش امام (ع) برای رفع تحمیر این قاعده را به کار می‌بندند و فرزند را متعلق به صاحب فراش می‌دانند و به عاهر؛ یعنی زانی چیزی نمی‌رسد، مگر سنگ. در واقع، مفاد و قلمرو قاعده فراش، بیان حکم ظاهری و صدور حکم در موارد تردید است. حال اگر به دلیل سفر یا بیماری و... طی ده ماه، عدم وقوع جماع زن و شوهر ثابت شود و به دست آید که فرزند قطعاً فقط در اثر زنا متولد شده است، به نظر صاحب‌جواهر نمی‌توان فرزند را طبق این قاعده به صاحب فراش منسوب کرد. با وجود این، وی مشخص نمی‌سازد که فرزند از آن کیست (نجفی عراقی،

۲۷۵)، ولی خوئی فرزند را متعلق به زانی می‌شمارد؛ زیرا از نظر وی، قلمرو قاعده برای موارد تردید، فصل خصومت و بیان حکم ظاهری است و در مواردی که قطعاً یا عرفاً فرزند به زانی متعلق باشد، از شمول قاعده بیرون می‌ماند و فرزند به صاحب فراش منتسب نخواهد شد. در این صورت دلیلی هم وجود ندارد که فرزند به زانی تعلق نیابد، بلکه به مقتضای سلیقه شارع و ظاهر ادله، عرف این فرزند را متعلق به زانی خواهد دانست (خوئی، موسوعه، ۳۵۸/۳۲).

بر همین اساس، حتی در مواردی که وطی حلال واقع شده باشد، ولی آزمایش پزشکی DNA فرزند را متولد از شخصی دیگری غیر از صاحب فراش اعلام کند، باز هم قلمرو قاعده تخصیص می‌یابد و در عدم تعلق فرزند به صاحب فراش تردیدی نخواهد بود.

پس صور علمی و قطعی از شمول این قاعده خارج است و بعید نیست که طرفین زنا والدین شرعی ولد زنا محسوب شوند و لذا طبق دیدگاه فقهای معاصر، به جز ارث که به دلیل خاص تخصیص یافته است، نفقه و حتی حضانت او با طرفین زناست (فاضل لنکرانی، ۴۹۹؛ خوئی، التتقیح، ۷۰/۲).

**مخالفت با اجماع:** درباره ادعای اجماع به عنوان دلیل عدم توارث میان والدین و ولد زنا گفتنی است که؛ اولاً در کلمات قدما، مثل شیخ طوسی ادعای اجماع وجود نداشت و آنان بیشتر به اخبار تمسک می‌کردند: «دلیلنا الاخبار المرویه عنهم (ع) و لان المیراث تابع للنسب الشرعی و لیس ها هنا نسب شرعی بین ولد الزنا و بین الام» (طوسی، الخلاف، ۱۰۵/۴). عده‌ای مثل صدوق، ابن جنید، ابی‌الصلاح قائل بودند که نسب شخص متولد از زنا به طور قطع از طرف مادر وجود دارد، لذا شهید ثانی و صاحب جواهر و بسیاری دیگر از این دسته از فقیهان قائل به وجود توارث میان ولد زنا و مادرش و خویشان مادری او هستند (شهید ثانی، ۲۱۲/۸؛ صاحب جواهر، ۲۷۵/۳۹).

ثانیاً، در برابر این اجماع، گروهی از فقهای معاصر معتقد به وجود نسب عرفی میان والدین و ولد زنا هستند (خوئی، موسوعه، ۳۵۸/۳۲؛ شبیری زنجانی، ۳۰۵۹/۹؛ فاضل لنکرانی، ۴۴۹/۱) و ظاهر قول امام خمینی در شبیری زنجانی (۴۵۲۱/۱۳) و همین را نیز در تحقق نسب شرعی کافی می‌دانند و حتی روایاتی صریح درباره فرزند بودن شخص متولد از زنا برای طرفین ذکر کرده‌اند، مثل این روایت: «وَلَدُ الزَّانَا وَلَدٌ» (شبیری زنجانی، ۴۶۱۱/۱۴)، ولی به دلیل نص برخی روایات نافی میراث ولد زنا، توارث را در خصوص آنان منتفی دانسته‌اند (خوئی، التتقیح، ۷۰/۲).

از سوی دیگر، چون مدرک و منبع اجماع مشهور فقیهان نیز روایاتی است که در باب میراث ولد زنا ذکر شده‌اند، اجماع ادعاشده اجماع مدرکی است و دلیل مستقلی به شمار نمی‌رود.

#### ۴. بررسی ماده ۵۵۳ قانون مجازات اسلامی

مقنن در ماده ۵۵۳ قانون مجازات اسلامی با تبعیت از قول مشهور، تنها در دیه ولد زنا مقام رهبری را وارث او معرفی کرده است: «وارث دیه شخص متولد از زنا در صورتی که فرزند و همسر نداشته باشد و زنا از هر دو طرف با رضایت صورت گرفته باشد، مقام رهبری است و چنانچه یکی از طرفین شبهه داشته یا اکراه شده باشد، همان طرف یا اقوام او وارث دیه می‌باشند.»

راجع به این ماده، دست‌کم دو نکته درخور اشاره است: اولاً، مقنن هیچ تعریفی از ولد زنا ارائه نکرده است، حتی وقتی در احصای ویژگی‌های شاهد در بند ۱ ماده ۱۷۷ قانون مجازات اسلامی، طهارت مولد را جزو آن می‌شمارد، باز هم آن را مبهم رها کرده است. بدیهی است که طهارت مولد بودن شاهد در مفهوم فقهی آن این است که ولد زنا بودن او معلوم نباشد: «و أما طهارة المولود، والمراد بها أن لا يعلم كونه ولد زنا» (محقق کرکی ۳۷۲/۲؛ موسوی عاملی، ۶۹/۴؛ علم‌الهدی، ۵۴۴). پس این اصطلاح فقهی نیز هیچ کمکی در فهم معنای قانونی یا فقهی ولد زنا نخواهد کرد، چون این تعریفی دور است و در آن، فهم معنای ولد زنا منوط به دانستن معنای ولد زنا شده است. بنابراین، وقتی در این خصوص متون فقهی فاقد صراحت لازم باشند، قاضی برای معنایابی ولد زنا دچار شبهه می‌شود و به‌ناچار باید از اجرای ماده ۵۵۳ قانون مذکور دست بکشد. پس هم این ماده و هم بند ۱ ماده ۱۷۷ قانون مذکور نیز در این خصوص فاقد کارایی لازم‌اند.

ثانیاً، حقوق مالی و غیرمالی ولد زنا فقط منحصر به حق دیه نیست، بلکه او حق قصاص نفس یا عضو، حق قذف و مانند آن‌ها را نیز دارد، ولی مقنن فقط درباره حق دیه او، وارثیت رهبری را بیان کرده است و این به لحاظ عقلی توجیه‌شدنی به نظر نمی‌رسد که مقنن تکلیف بقیه حقوق او را روشن نسازد. بدیهی است که این حق عامی هم نیست که شامل بقیه حقوق او شود، ضمن اینکه بر اساس اصل قانونی بودن نیز نمی‌توان وارثیت رهبری در دیه را به دیگر حقوق ولد زنا تعمیم داد.

#### نتیجه‌گیری

۱. عمده دلیل قول مشهور، دسته‌ای از روایات صحیح است که با روایات معتبر دیگر متعارض است. باتوجه به ضعف سند، شماری از اخبار دسته نخست و تعداد دو برابری روایات مقابل، استناد به روایات دسته نخست و حکم به وارثیت امام (ع) در حقوق و اموال ولد زنا موجه به نظر نمی‌رسد و طبق قاعده اصولی باید دست‌کم به دلیل تعارض این دو دسته روایات، قائل به تساقط آن‌ها شویم و به اطلاقات و عموم ادله توارث بین والدین و ولد زنا استناد کنیم.

۲. حتی با فرض عدم نقص حکم وراثت امام(ع) از هر نظر در مقام ثبوت، فقهای عظام با عدم تصریح مفهوم و قیود شانزده‌گانه ولد زنا، عملاً بر ابهام مسئله افزوده‌اند و مقنن نیز با تبعیت از قول مشهور در ماده ۵۵۳ قانون مجازات اسلامی، قاضی را در اجرای این ماده بلا تکلیف نهاده است. پس تا زمانی که مفهوم ولد زنا مبهم باشد، حکم؛ یعنی وراثت رهبری درباره حق دیه و ولد زنا اثبات‌شدنی نیست و به همین دلیل، قاضی در هر پرونده‌ای راجع به مفهوم و قیود آن دچار شبهه و مجبور می‌شود خلاف ماده قانونی و قول مشهور، دست‌کم به وراثت یکی از والدین حکم دهد و چنین رویه‌ای مناسب نظام تقنینی نیست که خود مقنن زمینه عدم اجرای قانون را فراهم آورد.

۳. اینکه قانون‌گذار حکم وراثت رهبری را منحصراً درباره دیه و ولد زنا بیان کرده است، قابل توجیه به نظر نمی‌رسد، زیرا ولد زنا از حقوق دیگری مثل حق کفد یا حق قصاص نیز برخوردار است؛ مثلاً در صورت قتل عمدی ولد زنا، فاقد همسر و فرزند و عدم تعیین وراثت رهبری، خون ولد زنایی که مقنن وی را مسلمان می‌داند به هدر خواهد رفت. بنابراین، مقنن یا مثل سایر حقوق ولد زنا، حکم وراثت رهبری را درباره دیه و ولد زنا بردارد یا همه احکام مربوطه را بیان کند.

۴. مقنن برای رفع ابهام موضوع از ماده قانونی مزبور، چاره‌ای جز تعیین قیود شانزده‌گانه در تعریف قانونی ولد زنا ندارد. بدین ترتیب، اولاً شبهه‌ای برای قاضی حاصل نمی‌شود تا برخلاف مصوبه قانون‌گذار حکم صادر کند و ثانیاً دلیلی ندارد تا قاضی برای اثبات حکم، فهم عرفی را جایگزین مفهوم شرعی ولد زنا کند؛ در نتیجه از تشتت آرای صادره در موارد مشابه پیشگیری خواهد شد.

## منابع

قرآن کریم

ابن بابویه، محمد بن علی، کتاب من لایحضره الفقیه، به تصحیح علی‌اکبر غفاری، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، به تصحیح جمال‌الدین میردامادی، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴.

احمدی روین، سید جمال و حسین ناصری مقدم، «عدم ارث‌بری فرزند نامشروع از والدین طبیعی در بوتۀ نقد»، جستارهای فقهی و اصولی، س ۳، پاییز ۱۳۹۶، صص ۳۷ تا ۶۳.

خمینی، روح‌الله، تحریر الوسیله، قم: دار العلم، ۱۳۹۰.

\_\_\_\_\_، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۲۱ق.

خویی، ابوالقاسم، التفتیح فی شرح العروة الوثقی، به تقریر میرزاعلی غروی، بی‌جا: بی‌نا، ۱۴۱۸ق.

- \_\_\_\_\_، موسوعة الامام الخوئی، قم: مؤسسة احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۱۸ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، به تصحیح صفوان عدنان داودی، دمشق: الدار الشامیه، ۱۴۱۲ق. شبیری زنجانی، موسی، کتاب نکاح، قم: رأی پرداز، ۱۴۱۹ق.
- علم الهدی، علی بن حسین، رسائل الشریف المرتضی، قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، حاشیة کلانتر، قم: کتابفروشی داوری، ۱۴۱۰ق.
- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، چاپ هفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
- صدر حسینی، سید علی رضا، «در باره اعتبار روایات کتب چهارگانه حدیث شیعه»، مجله مقالات و بررسی ها، ۱۳۸۵، ش ۷۹.
- طباطبایی، علی بن محمد، الشرح الصغیر فی شرح مختصر النافع (حدیقه المؤمنین)، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
- \_\_\_\_\_، ریاض المسائل، قم: آل البیت (ع)، ۱۴۱۸.
- طوسی، محمد بن حسن، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، به تصحیح حسن موسوی خراسان، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.
- \_\_\_\_\_، الخلاف، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
- \_\_\_\_\_، النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی، چاپ دوم، لبنان: دار الکتب العربی، ۱۴۰۰ق.
- \_\_\_\_\_، تهذیب الاحکام، به تصحیح حسن موسوی خراسان، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعة فی احکام الشریعة، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- علم الهدی، علی بن حسین، الانتصار فی انفرادات الامامیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۵ق.
- فاضل لنکرانی، محمد، جامع المسائل، چاپ یازدهم، قم: امیر قلم، بی تا.
- فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربیة، ۱۴۲۰ق.
- فیومی، احمد بن محمد مقرئ، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم: دار الرضی، بی تا.
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
- قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، به تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.

- كياهراسى، على بن محمد، احكام القرآن، بيروت: دار الكتب العلميه، ۱۴۲۲ق.
- گلبايجانى، محمدرضا، الدر المنصود فى احكام الحدود، قم: دار القرآن الكريم، ۱۴۱۲ق.
- مجلسى، محمدباقر بن محمدتقى، مرآة العقول فى شرح اخبار آل الرسول، چاپ دوم، تهران: دار الكتب الاسلاميه، ۱۴۰۴ق.
- محقق حلى، جعفر بن حسن، نكت النهاية، قم: دفتر انتشارات اسلامى، ۱۴۱۲.
- محقق كركى، على بن حسين، جامع المقاصد فى شرح القواعد، چاپ دوم، قم: آل البيت (ع)، ۱۴۱۴ق.
- مرتضى زبيدى، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۴ق.
- مكارم شيرازى، ناصر، كتاب النكاح، قم: مدرسة امام على بن ابى طالب (ع)، ۱۴۲۴ق.
- موسوى عاملى، محمد بن على، مدارك الاحكام فى شرح عبادات شرائع الاسلام، بيروت: آل البيت (ع)، ۱۴۱۱ق.
- نجفى عراقى، عبدالنبي، المعالم الزلفى فى شرح العروة الوثقى، قم: علمى، ۱۳۸۰ق.
- نراقى، احمد بن محمد مهدى، مستند الشيعة فى احكام الشريعة، قم: آل البيت (ع)، ۱۴۱۵ق.